

الف - پیش سخن

یک شاعر فراموش شده دهه ۱۳۳۰، که اکنون بیش‌تر به خاطر ترجمه‌هایش از ادبیات فرانسوی و پژوهش‌هایی در زمینه ادبیات تطبیقی [فارسی - فرانسوی] به یاد آورده می‌شود، در اواسط دهه ۱۳۶۰ شعری در نکوهش غرب سرود. و از جمله به مانند محمد اقبال لاهوری [۱۸۷۷-۱۹۳۸] چنین گفت:

«با دو جنگ نیمه راه قرن بیست
غرب را دیگر پیام تازه نیست!»

اگر این ادیب فرهیخته منزوی، حسن هنرمندی [متولد ۱۳۰۷، طالقان] به خویش حق می‌دهد که این گونه بی‌محابا به قضاوت درباره تمدن و فرهنگ مغرب زمین سخن بگوید، البته این حق، به نحو گسترده‌ای برای روشنفکران و اندیشه‌مندان معاصر ایران محفوظ خواهد بود تا نوشته‌ها و سخن‌های خود را به انواع تحلیل‌ها و پرسش‌ها و تردیدها پیرامون موقعیت شرق در برابر غرب بیامیزند. و از تأمل‌ها و تحمل‌ها و تعامل‌های این دو به گفت و گو بپردازند. تردید نیست که حیات معاصر شرق، از جمله ایران به نحوی قاطع با مظاهر و اندیشه‌ها و جلوه‌های تمدن غرب گره خورده است و شناخت غرب برای دانشوران و تحصیل‌کرده‌های شرقی و ایرانی یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر محسوب شده است. هنوز هم چنین است. هنگامی که از این موقعیت تاریخی ممتاز، روزهای آغازین سده بیست و یکم میلادی، به گام‌ها و تجربه‌های نسل‌های پیشین اندیشه‌وران و روشن‌اندیشان ایرانی می‌نگریم، البته میل به نقد و

پژوهش و سنجش نسبت به آنان، در ما بیدار می‌شود. اما غالباً به دلایلی چند، این کار، چندان آسان نخواهد بود. شاید، حتی بتوان از مخاطره‌آمیز بودن آن صحبت کرد. دلیل اساسی، شاید در سیر فرهنگ ایرانی و شرقی باشد که هنوز به نحوی وسیع و فزاینده در معرض تاثیر و تاثر از غرب قرار دارد. این تاثیر و تاثر در شیوه و چارچوب تحلیل و تعلیل ما از گذشته و اکنونمان در برابر غرب، خواه ناخواه خود را بارز می‌سازد. گذشته از این، تنها نمی‌توان از شعاع فرهنگی غرب سخن گفت. زیرا تشعشع فکری مبارزه جویانه و تعیین طلبانه‌ای که بخش مهمی از روشنفکران ایرانی، پیام‌ها و گفتارهای خود را بدان آغشته‌اند، نیز در تأمل‌های ما، جایگاه عمده‌ای پیدا می‌کند. دشوار است که پژوهنده و منتقدی بتواند باریک بینی و انسجام در بررسی و پژوهش را با بی‌طرفی و جامع نگری سامان بخشد.

با این همه، این دلایل از لزوم جدی نگارش و پژوهش تحلیل‌ها و تحقیق‌هایی در این موضوع نمی‌کاهد. در واقع به دلیل یک ضرورت جدی است که در دهه‌های اخیر، برخی پژوهشگران و دانشوران ایرانی به سوی آن جلب شده‌اند. گاه به شکل تک‌نگاری‌ها، گاه به صورت آثار جریبان‌شناختی و گاه به شیوه مطالعات ادواری. مولف کتاب مورد گفت و گو، مهرداد بروجردی از جمله پژوهندگان به شیوه اخیر است.

بررسی استدلال‌ها، استنتاج‌ها، تحلیل‌ها و چارچوب‌های محتوایی و فکری کتاب روشنفکران ایرانی و غرب و آثاری مانند این کتاب در عهده پژوهندگان و دانشوران علوم سیاسی، فلسفه سیاسی و مانند آن‌ها است. صاحب این قلم به دلیل فعالیت‌های قلمی خویش، تنها از منظر تاریخ فرهنگی معاصر ایران می‌تواند به اثر یاد شده بنگرد. از این رو ضمن احترام به کوشش‌ها و کنجکاوی‌ها و جست و جوی‌های بروجردی،

به برشمردن برخی کاستی‌ها و نادرستی‌های اثر او از این منظر خواهد پرداخت.

ب - کاستی‌ها و نادرستی‌های متن

۱- محدود کردن کار به محدوده زمانی دهه‌های ۱۳۳۰-۱۳۶۰ مانع پرداختن مولف به آثار و نظرهای نویسندگان دوره رضاشاهی نظیر محمود افشاری‌زندی [مجله آینده، رساله سیاست اروپا در ایران]، سیداحمد کسروی [آثار متعدد]، عباس اقبال آشتیانی [مقالات پراکنده در دهه‌های ۱۳۰۰-۱۳۳۰ و سرمقاله‌های یادگار]، محمود محمود [تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی] و مانند آن‌ها شده است.

۲- گام نهادن در وادی بررسی ایدئولوژی و فعالیت‌های چریکی گروه‌هایی چون مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق و مانند آنها از اهمیت محققانه این پژوهش کاسته است. در مقابل فعالیت‌های فرهنگی و نگارشی هواداران و اعضای حزب توده، به کلی نادیده گرفته شده است.

۳- به نظر می‌رسد که آثار و نوشته‌های پراکنده دانشوران دینی [مانند مرتضی مطهری، ناصر مکارم شیرازی، علی حجتی کرمانی، محمود داللقانی، مهدی بازرگان، مهدی حائری یزدی، رضا اصفهانی و مانند آن‌ها]، و اندیشه‌وران چپ [مانند خلیل ملکی، احسان طبری، امیر حسین آریان پور، مصطفی رحیمی و مانند آن‌ها] و حتی مورخ اندیشه سیاسی لیبرال مسلکی چون فریدون آدمیت، مورد توجه قرار نگرفته است. نیز در میان روشنفکران اخلاق‌گرا نقش محمدعلی اسلامی ندوشن مورد کم توجهی بوده، در حالی که اسلامی ندوشن به لحاظ انسجام فکر و شیوایی نثر، بی‌تردید تاثیر گسترده‌تری نسبت به یک

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کامیار عابدی

از منظر تاریخ فرهنگی معاصر

روشنفکر اخلاق‌گرای آغازین، سید فخرالدین شادمان برجای نهاده است. آثار او هم متعدد است، هم متنوع.

۴- نویسنده کتاب با توجه به اهمیت و فراگیربودن موضوع می‌توانست آگاهی‌های فرهنگی و تاریخی وسیع و مورد لزوم را در زمینهٔ جریان‌ها، موضوع‌ها، زمینه‌ها و شخصیت‌ها [چه اصلی، چه فرعی] به صورت مراجع و یادداشت‌ها در پایان هر فصل بیاورد. و بر ارزش تاریخ فرهنگی، و کتاب‌شناسانهٔ اثر بیافزاید. در این صورت، امکان تحلیل‌ها و بررسی‌های دقیق‌تر و مفصل‌تری در متن به وجود آمده و خواننده از به هم آمیختن فشرده و موجز این دو در متن به رنج نمی‌شد.

۵- جلال آل احمد سبک‌شناسی شعر نو را از نیما یوشیج آموخت. و نه «سبک شعر نو» را [ص ۱۰۹]. زیرا آل احمد شاعر نبود.

۶- آیا مهدی بازرگان، شماری از آثار ارزش فرورم را به فارسی برگرداند؟ [ص ۱۴۲] کدام آثار، و در چه سال‌هایی؟

۷- توضیح المسایل مراجع تقلید شیعه در ایران با عنوان فرعی رساله عملیه در ایران شناخته می‌شود، و نه «رسائل العملیه» [ص ۱۴۳].

۸- البته از دهه ۱۳۳۰ به بعد، برخی دانش‌آموختگان حوزه‌های علمیه به آموزش دانشگاهی روی آوردند. اما در فهرست نام این اشخاص، گفت و گوهایی به میان می‌آید: محمدجواد حجتی کرمانی نادرست است. علی حجتی کرمانی درست است، یحیی مهدوی، دانش‌آموخته فلسفه غرب در اروپا، در زمره ایشان نیست. مهدی محقق و سید جعفر شهیدی پس از تحصیل در حوزه‌های علمیه در دانشگاه، بیش‌تر به ادبیات فارسی پرداختند تا علوم اسلامی. هم چنین موسی صدر پس از تحصیل در دانشگاه تهران، به جهت تبلیغ دینی ایران

را ترک گفت و به لبنان رفت [ص ۱۴۶].

۹- اشاره شده که تاسیس مدرسه فیضیه قم [درست‌تر آن است که بگوییم حوزه علمیه قم] بعد از نشر «تنبیه الامه و تنزیه المله» نایینی، دومین گام در جهت نزدیکی با عصر مدرن شمرده شده است [ص ۱۵۱]. کار حائری یزدی البته در تاریخ معاصر شیعه، و شیعه ایران با اهمیت است. اما نوگرایی آن در کجاست؟

۱۰- آیا محمد کاظم عصار، استاد فلسفه و علوم دینی، در غرب درس خوانده بود و بریک زبان خارجی مسلط بود؟ اگر چنین است، پس آگاهی‌های دقیق‌تری در این زمینه موردنیاز است. [ص ۱۵۲].

۱۱- در متون فارسی جدید هم مانند متون فارسی قدیم، نباید از جلال‌الدین مولوی یا مولانا با عنوان «رومی» [ص ۱۵۹، ۱۷۷] یاد کرد.

۱۲- کسانی چون قاسم غنی، یحیی مهدوی، غلامحسین صدیقی و سیروس ذکاء در یک گروه و جزء نسل آناتول فرانس قرار داده شده‌اند [ص ۲۰۵]. حداقل دربارهٔ ذکاء می‌توان گفت که به این نسل تعلق ندارد. او مترجمی است از نسل بعد از شهریور ۱۳۲۰ که آثارش از دهه ۱۳۳۰ به بعد نشر یافته است.

۱۳- صادق هدایت از اعضای محفل فکری محمدابراهیم پور داوود شمرده شده، و نیز مهدی بیانی، یک متخصص نسخه‌های خطی و خطوط قدیم فارسی، بعید به نظر می‌رسد [ص ۲۰۹].

۱۴- کتاب کوچکی از داریوش شایگان که به شکلی مستقیم به موضوع کتاب مربوط می‌شود، از دید نویسنده دور مانده است: آینده ایران و گذشتهٔ فرهنگی [دفتر مطالعات و برنامه ریزی فرهنگی، ۱۳۵۴]. عبدالعلی دست‌غیب به آثار شایگان و از جمله این کتاب تاخته است [نقد آثار آل احمد، ۱، ف، ۱۳۷۱، صص

۱۰۶-۱۰۸؛ رساله‌ای علیه کتاب یاد شده: هنرمند و گذشته و آینده فرهنگی آگاه، ۱۳۵۶].

۱۵- اگر پیام فداییان خلق، به وضوح در یک شهر مذهبی، مشهود هم شنیده می‌شد، نه به سبب «ثروت نفتی» است و نه «تاسیس صنایع نفتی» [ص ۶۴]. تنها و تنها به سبب وجود دانشگاه مشهد بود.

۱۶- شمار قابل توجهی از نویسندگان و محققان درجه یک، دو و سه ایران در دهه‌های ۱۳۴۰-۱۳۵۰ «برجسته» خوانده شده‌اند [صص ۷۲، ۷۳، ۸۱، ۲۱۳، ۲۱۴]. و حتی برای چند تن عنوان «فیلسوف» به کار رفته [صص ۲۲۸، ۳۰۱]. مؤلف در این زمینه‌ها از احتیاط‌های دانشگاهی دور شده است. نیز آیا در سده بیستم میلادی، یک ایرانی، نظریه فلسفی عمده‌ای عرضه کرده است که بتوانیم به دنبال فیلسوف یا فیلسوفانی بگردیم؟ معلم و شارح و کتاب‌نویس فلسفه داشته‌ایم، نه فیلسوف.

۱۷- اشاره شد که رهبری جناح مدرنیست ادبی در دست کسانی چون هوشنگ گلشیری، شاهرخ مسکوب، نادر نادریپور، یدالله رویایی و سهراب سپهری بوده است. با تاثیر از آلن پو، بکت، یونسکو، جویس، کافکا، جان اشتاین بک [ص ۷۶]. چنین جناحی در ادبیات معاصر هرگز وجود نداشته است. مسکوب یک مترجم و پژوهنده ادبی بود. نادریپور هم یک شاعر تغزلی که میان نوگرایی و نوکلاسیک بودن در رفت و آمد بود. سپهری هم به آرامش جهان عارفانه خود می‌اندیشید با تاثیر از شرق دور. می‌ماند گلشیری که در کارهایش به فالتکر، جویس و کافکا بی‌توجه نبود. و رویایی که تحت تاثیر طیف شاعران مدرن اوایل سده بیستم بود.

۱۸- یادآوری شده که مواد درسی فوق لیسانس ادبیات فارسی دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۶ چه بوده است [ص ۷۷]. چند نکته قابل اشاره است: آیا دیوان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



روشنفکران ایرانی و غرب

مهرزاد بروجردی

جمشید شیرازی

نشر فرزاد روز، چاپ اول: ۱۳۷۷

۱۲- مهدی بیانی: دوره‌هایی رییس کتابخانه ملی

بود، و نه بنیانگذار آن.

۱۳- بهرام بیضایی: ظاهراً در رشته ادبیات فارسی دانشگاه تهران درس خواند. اما نیمه کاره رها کرد. در رشته‌های فیلم و تئاتر درس نخوانده است.

۱۴- محمد پروین گنابادی: استاد دانشگاه تهران نبود. کارمند وزارت فرهنگ بود و معلم مدارس. پس از بازنشستگی به کارهای آموزشی و پژوهشی در لغت‌نامه دهخدا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، و بنیاد فرهنگ پرداخت.

۱۵- نصرالله پورجوادی: ظاهراً دوره دکتری را در آمریکا گذراند، نه تهران.

۱۶- محمد ابراهیم پورداوود: ظاهراً در دانشگاه تهران، حقوق درس نداده است.

۱۷- سید حسن تقی زاده: او مطالعاتی در علوم طبیعی و طب داشت. اما در رشته فیزیک درس نخوانده بود.

۱۸- مهدی حائری یزدی: خود او در مقدمه یکی از آثارش [کاوش‌های عقل نظری، امیرکبیر، ج ۲، ۱۳۶۱، ص ۱۱] گفته است که در دانشگاه جورج تون و دانشگاه هاروارد فلسفه خوانده است. در کتاب بروجردی دانشگاه تورنتو، سال ۱۳۵۸ آمده. و در برخی منابع مطبوعاتی، دانشگاه‌های میشیگان و تورنتو، کدام یک درست است؟

۱۹- علی اصغر حاج سیدجوادی: در رشته حقوق

چ - کاستی‌ها و نادرستی‌های فهرست زندگی‌نامه‌ای پیش از این‌که فهرستی از کاستی‌ها و نادرستی‌های بخش پایانی کتاب را برشمارم، اشاره می‌کنم که کتابی با این موضوع فراگیر، فهرست اعلام ندارد. ای کاش داشت! البته در برخی موارد ممکن است آگاهی‌های صاحب این قلم نیز نادرست باشد، و یا از دقت کامل تهی باشد.

۱- جلال آل احمد: در ادبیات فارسی درجه لیسانس داشت. دوره دکتری را رها کرد. نیز در موقعی که او درس می‌خواند، درجه فوق لیسانس وجود نداشت.

۲- محمد علی اسلامی ندوشن: ظاهراً تحصیلاتش را به سال ۱۳۳۴ تمام کرد و نه سال ۱۳۳۳.

۳- م. ا. به آذین: او نویسنده و مترجمی بود از اعضای حزب توده. از رهبران این حزب نبود.

۴- ابوالقاسم انجوی شیرازی: در خارج از ایران درس نخوانده است. اگر هم برای درس خواندن رفته [مانند سفری برای دیدار هدایت؛ هدایت اندکی پیش از خودکشی]، کاری نکره و بسیار زود برگشته است.

۵- رضا برهنی: استاد دانشگاه تبریز نبوده است! استاد دانشگاه تهران بود. لیسانسش را از تبریز گرفته است.

۶- مظفر بقایی کرمانی: مدرک تحصیلی او، در ایران هرگز درجه دکتری فلسفه ارزش یابی نشد.

۷- ابوالحسن بنی صدر: ظاهراً در آن سال‌ها، هرگز دوره دکتری اقتصاد را به پایان نرساند.

۸- مهرداد بهار: دوره دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی را در تهران گذراند. و نه دوره دکتری زبان فارسی.

۹- صمد بهرنگی: آیا دوره لیسانس زبان انگلیسی را در دانشگاه تبریز به پایان برد؟

۱۰- ذبیح پهلوی: ظاهراً در دانشگاه کمبریج درس نخواند، بلکه دستیار پژوهشی و آموزشی ادوارد براون بود.

۱۱- خان بابا بیانی: در اسفندماه ۱۳۷۵ در تهران

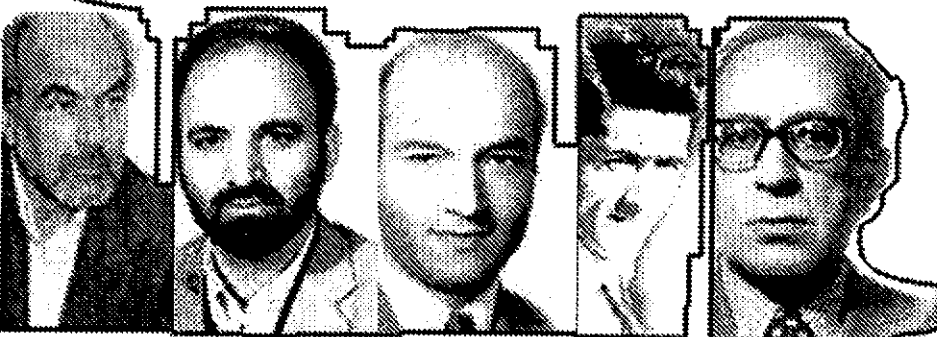
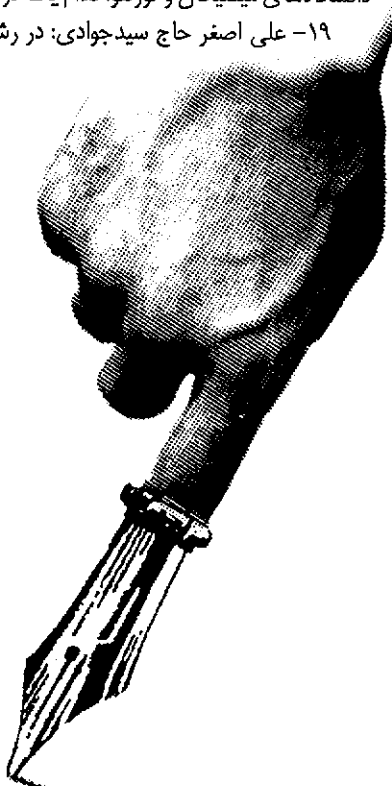
عنصری بلخی در دانشکده‌های ادبیات به عنوان واحد درسی تدریس می‌شده؟ دوم آن که کلیله و دمنه ابن مقفع در رشته ادبیات فارسی درس داده نمی‌شود؛ یعنی یک متن تازی. بلکه ترجمه آن، واحد درسی است: نصرالله منشی؛ همان کتابی که کلیله و دمنه بهرام شاهی هم خوانده می‌شود. نیز نوشته نشده است که هرگز مواد درسی رشته ادبیات فارسی از آغاز تاسیس تاکنون تغییر عمده‌ای نکرده است.

۱۹- در فهرست نام شاعرانی که به حمایت‌های آشکار و پنهان از مبارزات و مبارزان چریکی پرداختند، چند نام بسیار مهم از قلم افتاده است: سیاوش کسریایی، م. سرشک، جعفر کوش آبادی [ص ۸۴].

۲۰- این دلیل که سید فخرالدین شادمان، از دهخدا به دلیل مواضع سیاسی نویسنده لغت نامه، به عنوان یک روشنفکر شایسته نام نبرده، دلیل موجهی نیست [ص ۹۸]. زیرا همان گونه که مولف یادآور شده، خود شادمان هم سابقه تندروی و چپ‌گرایی داشته، و از همکاران فرخی یزدی در انتشار توقان به شمار می‌رفته است.

۲۱- پیش از دانش‌آموختگانی چون سیدفخرالدین شادمان، علی اکبر سیاسی، خان بابا بیانی، محسن عزیزی، این محمود افشار یزدی بود که در دانشگاه لوزان سویس رساله‌ای در باب «سیاست اروپا در ایران» ۱۹۲۱ [نشر نخست آن: برلین، ۱۹۲۱] نوشت [ترجمه فارسی با عنوان: سیاست اروپا در ایران؛ اوراقی چند از تاریخ سیاسی و دیپلماسی، ترجمه سیدضیاءالدین دهشیری، بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۵۸].

۲۲- مؤلف از نقد گسترده‌ای که بر کتاب‌های آرامش دوستدار [ملاحظات فلسفی در دین، علم و تفکر. پیش‌دینی و دید علمی، آگاه، ۱۳۵۹؛ درخشش‌های تیره، روشنفکری ایرانی یا هنر پندپسیدن، کلن، ۱۳۷۰] نوشته شده، آگاهی نداشته است: دین و دولت در اندیشه سیاسی: نقدی بر آراء و دیدگاه‌های بابک بامدادان، عبدالله شهیازی، در: مطالعات سیاسی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، کتاب دوم، پاییز ۱۳۷۲، صص



۲۰- حسن حبیبی: در رشته حقوق درس خوانده یا جامعه‌شناسی؟ ظاهراً در هر دو رشته درس خوانده است.

۲۱- محمد حجازی: ظاهراً تحصیلاتش در زمینه فنی و مهندسی بوده است، نه ادبیات و فلسفه. زیرا از طرف وزارت پست و تلگراف به اروپا فرستاده شد.

۲۲- حسین خدیو جم: علاوه بر تحصیلات سنتی، تحصیلات دانشگاهی [مشهد، بیروت] هم داشت.

۲۳- اسماعیل خوبی: در رشته فلسفه [دانشگاه لندن] «درجه معادل دکتری» گرفته است [از شعر گفتن، اسماعیل خوبی، سپهر، ۱۳۵۲، ص ۱۱۳].

۲۴- علی اکبر دهخدا: زمانی که دهخدا در مدرسه سیاسی درس می‌خواند، و تا سال‌ها بعد، درجه تحصیلی دانشگاهی در ایران مرسوم نبود.

۲۴- اکبر رادی: با تحصیلات در رشته علوم اجتماعی دانشگاه تهران: ۱۳۴۲، و تحصیلات نیمه‌کاره در فوق لیسانس همین رشته در موسسه تحقیقات اجتماعی [بشنو از نی؛ مکالمات با رادی، ملک‌ابراهیم امیری، هدایت، رشت، ۱۳۷۰، ص ۹].

۲۵- سهراب سپهری: تحصیلات دانشگاهی سپهری در رشته نقاشی، دانشکده هنرهای زیبا، تهران ۱۳۳۲، و نه رشته زبان انگلیسی

۲۶- علی شریعتی: رشته تحصیلی او سال‌هاست که محل مناقشه است. در زندگی نامه‌های معمول، دو درجه دکتری در رشته‌های تاریخ ادیان و جامعه‌شناسی برای او منظور شده است. عده‌ای می‌گویند نادرست است. برخی می‌گویند پس از لیسانس ادبیات فارسی (دانشگاه مشهد) در رشته دکتری ادبیات فارسی درس خوانده است (فرانسه). با رساله‌ای در زمینه فضائل البلخ [ترجمه، تحشیه]. در چند سال اخیر گفته شده که در یک رشته با نام Hagio logy درس خوانده و درجه دکتری گرفته [جلال متینی، ایران‌شناسی، س ۷، ش ۲، ۱۳۷۴، ص ۲۸۷]. بروجردی هم این روایت را ترجیح داده است. و مترجم کتاب هم آن را به «قصص الاولیا» یا «پارسا شناسی» برگردانده است [صص ۱۶۶، ۳۰۰]. سرانجام کدام درست است؟

۲۷- موسی صدر: ظاهراً در رشته اقتصاد درس خواند و نه علوم سیاسی.

۲۸- غلامحسین صدیقی: ظاهراً رشته تحصیلی‌اش تاریخ و ادبیات بوده است، نه جامعه‌شناسی.

۲۹- سید جعفر شهیدی: علاوه بر استادی دانشگاه تهران، پس از محمد معین [زمستان ۱۳۴۵] رییس موسسه لغت نامه دهخدا بوده است.

۳۰- محمود فرخ: چند نسخه خطی فارسی را تصحیح کرد. شاعر هم بود. پس به معنای متداول امروز نمی‌توان به او «ویراستار» گفت.

۳۱- احمد فردید: آن گونه که همواره تصریح می‌کرد، «سیداحمدفردید» بود. و درجه دکتری هم، ظاهراً نداشت. پس تحصیلاتش چه بود، در همان حد فلسفه و علوم تربیتی، لیسانس دانشگاه تهران یا دانش‌سرای عالی؟ آگاهی‌های بروجردی دقیق نیست.

۳۲- بهرام فره‌وشی: به سال ۱۳۰۶ در ارومیه به دنیا آمد. فرزند علی محمد فره‌وشی (مترجم همایون).

۳۳- نصرالله فلسفی: در مدرسه‌های اقدسیه، آلیانس و دارالفنون درس خواند.

۳۴- صادق کیا: به سال ۱۳۲۱ دوره دکتری ادبیات فارسی را گذراند یا بعد از آن؟

۳۵- خسرو گلسرخی: تحصیلات دانشگاهی نداشت.

۳۶- مهدی محقق: دوره دکتری ادبیات فارسی را در سال ۱۳۳۶ و معقول و منقول را در سال ۱۳۳۷ به پایان رسانید [کیهان فرهنگی، س ۴، ش ۳، خرداد ۱۳۶۶، ص ۱۵] و نه سال ۱۳۳۸

۳۷- محمد مقدم: به سال ۱۳۷۵ درگذشت.

۳۸- حسین ملک: کدام آثار از او در زمینه تئوری سیاسی در دست است، که «تئوریسین سیاسی» نامیده شده است؟ در این زمینه جز چند اثر نیمه تخیلی - نیمه مستند درباره فراماسونری اثری دیگر از او در دست نیست.

۳۹- سعید نفیسی: تحصیلات متوسطه و دانشگاهی او در نوشاتل و پاریس به سال ۱۲۹۷ به

پایان رسید.

۴۰- نیما یوشیج: تاریخ دقیق تولد او ۱۲۷۶ است و سال ۱۲۷۴ در برخی منابع معاصر نادرست است.

د- نادرستی‌های ترجمه و چاپ

برگردان فارسی اثر در مجموع نثری روان دارد و ننو مند و مناسب برای کتاب‌های پژوهشی و علمی. با این حال در مواردی چند، نادرستی‌ها یا دشواری‌هایی به دید می‌آید:

بایات [ص ۳] بیات: رای بعد از فعل [ص ۵، س ۵] حذف شود؛ تمام جمله [ص ۸، بند ۱، س ۱-۴] کژتابی دارد؛ پویایی کاملاً شهوانی [ص ۸۲] مقصود چیست؟ غروب شد [ص ۱۰۶] غروب کرد: باندا [ص ۱۱۷] باندا؛ فرهیخته [ص ۲۲۸، ۱۴۱] علمی؛ دکتر [بیش‌تر صفحه‌ها] درجه‌ی دکتری؛ تبادل نظر میان مکارم شیرازی و سروش [ص ۲۶۲] جدال نظری؛ ناچاراً [ص ۲۱۹] به ناچار؛ نوکا [ص ۲۸۹] نوخه؛ لیسانسیه [ص ۳۰۸] لیسانس، درجه لیسانس؛ العتاس [ص ۳۵] العتاس.

چند غلط چاپی هم در برخی صفحه‌ها یادداشت شد. تنها شکل درست آن‌ها را می‌آورم: Syracuse [ص نه]؛ استیوبیکو [ص ۳۱]؛ جمال‌الدین اسدآبادی [ص ۱۰۳]؛ ریشار [ص ۱۰۷]؛ محمدبن مکی، زین‌الدین بن علی [ص ۱۹۹]؛ شرق [ص ۲۰۳]؛ ۱۳۶۵ [ص ۲۳۵]؛ ذن بودیسم [ص ۲۶۶]؛ تجارب [ص ۲۶۶]؛ هومبولدت [ص ۳۰۳].

در پایان این نوشته تاکید می‌ورزم که نکته‌های یاد شده از اهمیت کاری که بروجردی آغاز کرده، نمی‌کاهد [بررسی کوتاه عباس میلانی، ترجمه حمید احمدی، جهان کتاب، س ۴، ش ۷-۸، خرداد ۱۳۷۸، ص ۱۰]. شاید [تنها شاید] در تکمیل برخی آگاهی‌های کتاب «روشنفکران ایرانی و غرب» به لحاظ تاریخ فرهنگی معاصر ایران تأثیری بر جای نهد.

□ در چند مورد از آگاهی‌های فرهنگی، از اطلاعات سردبیر گرامی کتاب ماه (ادبیات و فلسفه) بهره بردم از ایشان سپاسگزارم.

